

دعوت حسین قرایی، مدیرکل روابط عمومی رسانه‌ملی

ودیم؛ نه از دور، نه از نزدیک!

دلخور بود که چرا دیگر نمی‌نویسد و چرا سکوت کرده؟!
تو که از چمران نوشتی، تو که جرات داشتی از اصغر وصالی بگی، حالا باید ساکت باشی؟!
ما دیگر دخالت به عتاب و خطاب استاد و شاگرد نکردیم. ولی فهمیدیم برای کاری که به آن اعتقاد داریم باید فحش بخوریم و بمانیم، نوش جان‌مان!

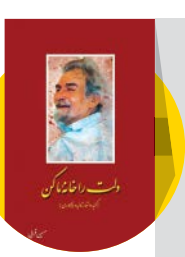
میکروفن چرخید و رسید به عکاس ما خانم میراحمدی که کلا نصیری پیشش باید لنگ ببندازد. او هم به‌جز تشکر حرفی نداشت و رشیدی از جانبش حرف زد و از حقوقش دفاع کرد. خود من که مدت‌هاست همراه فاطمه برای گفت‌وگو می‌روم به‌جز صدای چیلیک دوربین، صدایی ازش نشنیده‌ام.





این وسط صدای من گرفته‌بود و ریز ریز سرفه می‌کردم. دل به دریا زدم و طلب آب کردم. دیدم به‌جز آب انگار برای‌مان چای هم آورده‌اند اما مزه شیر می‌داد؛ شیر گرم با بیسکویت.
اینجا دیگر واقعا شیر نطلبیده مراد بود اگر با عسل بود که بیشتر.
تا نوبت از سر کلاس به ما برسد یک جست‌وجوی ریزی توی گوشی کرده‌بودم. مبادا آقای قرایی که روزگاری معلم بوده‌اند سؤالی بپرسند، جوابی بدهم پس‌فردا برود روی آنتن آبروی نیم‌دارم هم برود. (نیم‌دار = نیم‌داشته، نه مندرس) حالا این‌همه مصاحبه و تصویر یکیش را کسی ندیده، کافی است به‌جای شنبه بگویی امروز یکشنبه است؛ همه می‌بینند. سؤالات من آسان بود و خدا را شکر آن روند خراسانی‌زاده روی بقیه اجرا نشد. وگرنه من یادم نبود لولای درکمد اولگاتوکارچوک چه‌جور صدایی می‌داد! گمان می‌کردم دکتر قرایی فقط آن بچه‌ها را می‌شناسد ولی متوجه شدم با همه اعضا آشنایی دارد چون با دقت مطالب «قفسه کتاب» را می‌خواند.
بعد از من میکروفن رسید به خراسانی صفحه‌آرا. دکتر همین که فهمید او اهل گیلان است تلفن را برداشت و یک همشهری برایش فراخواند؛ یک گیله‌مرد. آقای خراسانی هم از دغدغه‌ها و اموراتش گفت و دوباره میکروفن رسید به بابا میثم رشیدی!
از پنجره بیرون را می‌دیدم؛ هنوز برف می‌بارید مثل حرف‌های آقای مدیر که بارش کلمات کتابی بود. به قول یکی از بچه‌ها تابه‌حال مدیری که این‌قدر کتابخوان باشد از نزدیک ندیده‌بودیم و من که از دور هم ندیده‌بودم.
آقای قرایی که به قول خودش مطالعه می‌کند و در کنارش زندگی، به ما گفت: تلاش کنید رخ به رخ مردم را به کتاب‌خواندن دعوت کنید؛ با حرف زدن، با مهر ... .
کسی که خودش از هر کتاب یک پاراگراف مورد علاقه‌اش را حفظ کرده به ما گفت یک چیزی بگویید به ما بر بخورد و گفتیم: برنامه‌های کتاب‌محور تلویزیون زیاد شده اما کیفیتش کم است.
مثل مادر من که آش می‌پزد، هی داخلش آب می‌ریزد، رشته‌ها ورم می‌کنند؛ می‌خوریم تمام نمی‌شود، می‌گوید برکت کرده! تمام بخش‌های خبری درباره رویدادهای کتابی حرف می‌زنند، می‌خواهند ترویج کتابخوانی کنند اما آثاری نه‌چندان درخشان.
آقای قرایی بارها در صحبت‌های‌شان از رهبر صحبت کردند و این‌که چقدر کتابخوان هستند و چقدر مسلط به مباحث ادبی به‌خصوص شعر. گفتیم در کشوری که رهبرش کتاب «جان‌شیفته» خوانده، کلی کتاب ادبیات جهان را که خود خوانده معرفی می‌کند؛ چرا صداوسیمایش باید بدون مشورت با افراد باسواد این حوزه آثاری را برجسته کند؟
ایشان با ما هم‌نظر بودند و از محدودیت‌های خود گفتند اما ما همچنان پیگیر این بخش از قضیه هستیم تا روزی برسد که کتاب‌های ناب از هر جهت مورد توجه قرار بگیرند نه صرفا محتوایی.

۴ ازسناباد شعر/ تاریخ شفاهی شعروزندگی مصطفی محدثی خراسانی/نشر شهیدکاظمی


۵ دلت را خانه ما کن/گزیده اشعار محمدحسن فرح‌بخشیان (ژولیده نیشابوری)/ نشرشهیدکاظمی


۶ کوچ لبخند/ زندگینامه و خاطرات شهید علی قمی کردی/ نشر امینان


۷ ازصدای سخن شعر/ گفت‌وگوهایی درباره شعر وشاعری/ انتشارات نارگل
